

مروری بر فلسفه رازی

نبوغ کم نظیر محمد بن زکریای رازی (قرن نهم - دهم میلادی) در پزشکی، شیمی و علوم طبیعی آشکار و مسلم می باشد و دارای شهرت جهانی بوده است؛ اما به اندیشه ها و اهمیت فلسفی او به دلایلی کمتر پرداخته شده است و این به دلیل آن است که او از فلسفه رسمی عصر خود که فلسفه ارسطویی - نوافلاطونی بود و در بین اهل فلسفه در آن دوران بیشتر مطلوب و مقبول بوده و در طول تاریخ فلسفه اسلامی هم این مقبولیت را حفظ کرده و شرح و بسط یافته، پیروی نکرده و انفراد جسته و عقاید مخصوص به خود در پیش گرفته است و در نتیجه مورد رد و بدگویی بسیار اهل فلسفه و فیلسوفان هم عصر و پس از خود قرار گرفته است و در آثار فلاسفه اسلامی کمتر ذکری از آراء رازی می بینیم و فلسفه او به چیزی گرفته نشده است؛ و نیز به دلیل عقایدی که درباره ادیان ابراز کرده، که مورد پسند متکلمین و اهل مذهب از فرقه های مختلف نبوده، مورد تکفیر قرار گرفته است؛ بطوریکه بسیاری از تألیفات مهمش که می توانست عقاید و اهمیت فلسفی او را بیشتر و بهتر نشان دهد، از بین رفته و اکنون در دست نیست.

رازی را می توان پیشوا و برجسته ترین چهره خردگرایی و تجربه گرایی در فرهنگ ایرانی و جهان اسلام و به جرأت جهان در قرون وسطا و در دوران قبل از عصر رنسانس و فلسفه جدید غرب دانست و احتمالاً تنها فیلسوفی در جهان اسلام است که مقلد گذشتگان نبوده و از دیگران دارای اصالت نظر و استقلال فکری بیشتری است؛ اما به دلیل همین دگراندیشی حتی در دوران اخیر نیز مورد اعتنا قرار نگرفته و افکار و آراء فلسفی او تقریباً ناشناخته مانده است. ابوریحان بیرونی، دانشمند بزرگ، تنها کسی است که هم به اهمیت فلسفی و هم به ارزش علمی رازی پی برده است.

رازی در فلسفه متمایل به فیلسوفان یونانی قبل از ارسطو، یعنی سقراط و افلاطون و فیلسوفان پیش از سقراط بویژه فیثاغورس و دموکریتوس می باشد و نیز تأثیراتی از افکار هندی و مانوی در فلسفه وی به چشم می خورد. همچنین در طب و فلسفه به جالینوس نظر دارد و او را بزرگ می دارد و استفاده فراوان از وی کرده است. رازی به مقام علمی ارسطو واقف است؛ اما افلاطون را ترجیح می دهد و خود را پیرو افلاطون می داند و نیز احترامی فراوان برای سقراط قائل است. اما با این حال او به منزلت خود پی برده و در عین استفاده از استادان یونانی طب و فلسفه، هرگز تسلیم مشاهیر نمی شود و خود را کم نمی شمرد. رازی در استفاده از اندیشه های پیشینیان تنها به نقل قول اکتفا نمی کند؛ بلکه اطلاعاتی را که از پیشینیان به دست آورده، خلاصه می کند و مورد مشاهدات و تجربیات خود قرار داده و به دید انتقادی به آنها می نگرد و سپس نظر و قضاوت خود را بیان می دارد و خود را محق می انگارد که استنتاجات آنها را تغییر دهد و تکمیل کند و برخی را به نظر خود قابل قبول و برخی دیگر را مردود قلمداد کند و بخوبی محسوس است که رازی استقلال فکری خود را حفظ کرده است. رازی برخلاف

همه کسانی که در تمدن اسلامی عنوان فیلسوف دارند و دارای روشی قیاسی و نظری بودند، روشی استقرایی و تجربی و متوجه امور و مسائل محقق محسوس داشت. او به اهمیت تجربه و مشاهده در علوم پی برد؛ اما پرداختن به سایر فعالیتها و موفقیتهايش در علوم از بحث این مقاله خارج است.

مابعدالطبیعه

از آراء رازی در زمینه الهیات و طبیعیات اطلاع دقیقی در دست نیست؛ چون کتابهای او در این زمینه ها از بین رفته است و تنها آشنایی با مبادی افکار او به دست آمده که محدود به منقولاتی است که در نوشته های مخالفان او آمده است. رازی کتابی داشته به نام « علم الهی » که در آن مطالب فلسفی و جهانشناسی را مورد بحث قرار داده و عقاید خاص خود را در آن بیان کرده است. از این کتاب بزرگ اثری بر جای نمانده؛ اما فقرات مختلفی از آن در کتابهای مختلف به وسیله دانشمندان دیگر و غالباً به منظور رد و نقض و بدگویی، نقل یا به آن اشاره شده است که ممکن است نشان دهنده هویت واقعی این کتاب نباشد.

رازی در مابعدالطبیعه معتقد به پنج اصل قدیم و ابدی است:

خالق (عقل، خدا) - نفس کلی - ماده نخستین (هیولی) - مکان مطلق (خلاء) - زمان مطلق (دهر، مدت)

از این پنج اصل قدیم، خالق و نفس کلی، دارای حیات و فاعل می باشند و ماده، فاقد حیات و منفعل است و دو قدیم دیگر یعنی، خلاء و دهر، نه دارای حیات، نه فاعل و نه منفعل هستند.

« خالق، عقل تام و محض است و سهو و غفلت بر او راه نمی یابد و حیات از او چون فیض نور از قرص خورشید فیضان می کند. از نفس کلی نیز حیات مانند نور پراکنده می شود؛ لیکن او مترجح بین جهل و عقل است؛ بدین معنی که چون به خالق که عقل محض است توجه یابد، از نور عقل برخوردار می شود و چون به هیولی که جهل محض است نظر افکند، غفلت و جهل بر او مستولی می گردد » .

رازی عقیده ذره گرایی دموکریتوس را پذیرفته است و معتقد است که ماده نخستین از ذرات و اجزای ریز غیر قابل تقسیم و غیر مرکب تشکیل شده است.

مکان مطلق و زمان مطلق غیر از مکان نسبی و زمان نسبی هستند؛ زیرا هریک وجودی جداگانه، عینی و مستقل از اشیا دارند. مکان و زمان نسبی، در ارتباط و نسبت با اشیا مادی در نظر گرفته و سنجیده می شوند؛ اما مکان و زمان مطلق وابسته به اشیا نیستند و قائم به ذاتند. زمان نسبی متناهی و محصور است و عبارتست از مقدار حرکت میان مبادی و نهایت؛ همانطور که ارسطو گفته است؛ اما زمان مطلق ابتدا و انتها ندارد؛ جوهریست گذرنده و رونده؛ موجودات چه باشند و چه نباشند، سیلان و گذشت زمان همچنان جاودانه ادامه دارد؛ پیش از خلقت عالم وجود داشته و بعد از فساد عالم هم خواهد بود. نیوتن نیز درباره مکان و زمان چنین عقیده ای دارد.

ابوریحان بیرونی نوشته است: « محمد بن زکریای رازی قدمت پنج چیز را از اوائل یونانیان حکایت کرده است و آن پنج عبارتست از باری سبحانه و سپس بترتیب نفس کلی و هیولی اولی و مکان مطلق و زمان مطلق و مذهبی را که او بدان متأصل است، بر این پایه نهاده است. او میان زمان و مدت فرق گذاشته باینکه عدد و لواحق آن که تناهی باشد، بر زمان واقع می شود و بر مدت واقع نمی شود؛ همچنانکه فلاسفه زمان را مدتی می دانند که اول و آخر دارد؛ ولی دهر مدتی است که اول و آخر ندارد و گفته است که وجود این پنج چیز اضطراری است؛ زیرا آنچه که محسوس است، هیولی است که با صورت ترکیب یافته و چون آن متمکن است، مکان لازم دارد و چون معروض حالات مختلف است، زمان می خواهد؛ زیرا برخی از این حالات متقدم بر برخی دیگر است و بوسیله زمان قدم و حدث و اقدم و احدث دانسته می شود و برخی از موجودات زنده هستند؛ پس نفس برای آنها لازم است و در میان آنها خردمندان و صناعی در غایت استواری وجود دارند؛ پس آفریننده ای حکیم و عالم و متقن و مصلح لازم است » (تحقیق ماللهند).

رازی عالم را قدیم نمی دانست؛ بلکه بر آن بود که تنها ماده قدیم است؛ چون معتقد بود که در عالم چیزی پدید نمی آید، مگر از چیزی دیگر و ممکن نیست که خالق چیزی را از هیچ و عدم به وجود آورد؛ پس لازم است که ماده همراه او قدیم باشد تا اجسام از آن پدید آیند و چون ماده قدیم و همیشه نیازمند مکان است، از این رو مکان نیز مانند متمکن خود قدیم خواهد بود و از سوی دیگر، چون بدون زمان متصور نیست، پس زمان نیز قدیم است. ماده و طبیعت در نظر رازی معتبر است؛ اما نه اینکه مبدأ حرکت باشد؛ خدا علت تحولات ماده است؛ و چون هرگاه علت موجود شود، معلول آن نیز بناچار باید موجود باشد، پس خدا که علت موجودات بوده، لازم است که فعل او به اجبار صورت گیرد. رازی خدا را اصلی منظم می شمرده است و او را در تنظیم موجودات و ایجاد موجودات جدید از کهنه و انجام کارهای جهان مجبور می دانسته است؛ همانطور که خورشید علت نور و روشناییست؛ اما در ایجاد آن مجبور می باشد.

چون خالق قدیم است و برای اینکه به خواست آفریدن بیاید، باید قدیم دیگری با وی بوده باشد که او را بدین فعل بیاورد؛ و آن قدیم دیگر نفس کلی است.

مرزوقی نوشته است: « آنانکه پنداشته اند که ازلی بیش از یک است، چهار فرقه اند: اول آنانکه معتقدند که ازلی فاعل و ماده است فقط و مقصود از ماده هیولی است. دوم آنانکه معتقدند که ازلی سه است؛ فاعل و ماده و خلاء. سوم آنانکه می گویند چهار است؛ فاعل و ماده و خلاء و مدت. چهارم فرقه ای که پیشوای آنان محمد بن زکریای متطبب است؛ زیرا او نفس ناطقه را نیز بدانها افزوده و با هذیان او عدد ازلی به پنج می رسد » (الازمنه و الامکنه).

از ترکیب نفس کلی و هیولی (ماده نخستین) به صورتهای گوناگون، انواع موجودات زنده زمینی و آسمانی به وجود آمده اند.

اجسام از ترکیب ذرات تقسیم ناپذیر هیولی و جوهر خلاء به وجود آمده اند و هرچه خلاء در بین ذرات هیولی کمتر باشد، سنگینتر و هرچه خلاء بیشتر باشد، سبکتر و گشاده تر است. اختلاف کیفیات اجسام از قبیل سنگینی و سبکی، تاریکی و روشنی و جز آن به دلیل کمتری یا بیشتری خلاء (مکان مطلق) در ترکیب با هیولی (ماده نخستین) است. هیولی که پیش از ترکیب با خلاء بسیط بوده، بعد از نابودی جهان، به همان حال نخستین باز می گردد.

رازى در چگونگی آفرینش اسطوره ای را بیان می کند. نفس کلی می خواسته در آرزوی رسیدن به لذات جسمانی با ماده درآمیزد و نمی دانسته که با این کار از غایت خود دور شده و به اسارت ماده و این جهان در می آید. پس بنا به خواست خالق، نفس کلی به هیولی تعلق جست و به صورتهای گوناگون با آن ترکیب شد و از این ترکیب انواع عناصر و اجسام و موجودات زنده زمینی و آسمانی به وجود آمدند و چون نفس عالم خویش را فراموش کرد و به رنج و افسردگی افتاد، خداوند عقل را فرستاد تا در وجود آدمی، نفس را آگاه کند که این عالم جای وی نیست و آنچه او در هیولی می بیند و می خواهد ناممکن است و تا در عالم مادیت رهایی از رنج ممکن نیست؛ تا اینکه نفس عالم خود را یاد آورد و عشق و محبت خود به هیولی را رها سازد و مشتاق به عالم خود شود و بعد از جدایی از جسم به سوی آن جهان عروج خواهد کرد و برای همیشه در آن باقی خواهد ماند.

رازى از معتقدان به تناسخ ارواح نیز می باشد.

به نظر رازی جهان جایگاه شر و رنج است. ابن میمون نوشته است: « رازی را کتابی مشهور است که خود آن را الهیات نامیده و هذیانات و جهالات عظیم خود را در آن گنجانیده است؛ از میان آنها است آنچه که او پنداشته است که شر در عالم وجود بیشتر از خیر است؛ اگر تو راحتی آدمی و لذت او را در مدت راحتیش با رنجهای و دردهای دشوار و بیماریها و زمین گیر شدنهای و بدبختیها و اندوهها و نکبتها مقایسه کنی، می بینی که وجود انسان نعمت و شری بزرگ است که گریبانگیر او شده است.» (دلالة الحائرین).

اما به نظر رازی تنها راه نجات، عقل و فلسفه است و روانها از تیرگی این عالم پاک نمی گردند و نفسها از این رنج خلاصی نیافته و از این عالم بیرون نمی روند، مگر از طریق فلسفه و «... هر که فلسفه بیاموزد و عالم خویش را بشناسد و کم آزار باشد و دانش آموزد، از این شدت برهد» (ناصر خسرو، زادالمسافرین) و «... هر که در فلسفه نظر افکند و حتی اندازه کمی از آن را دریابد، روان او از این تیرگی پاک می شود و از این بند خلاص می گردد» (ابوحاتم رازی، اعلام النبوة).

« فلسفه صرفا دانشی نظری نیست؛ بلکه راه حیات است و مفتاح دانش و عمل » .

اما نفسها چندان در این عالم باقی مانند تا هر نفسی تهذیب یابد و قصد عالم خویش کند؛ تا همه نفس بطور کامل از این عالم بیرون رود و چون تمامی نفس کلی از ماده جدا شود، نفس به عالم خود باز می گردد و راحتی خود را باز می یابد؛ پس عالم فرو می ریزد و هیولی از بند صورت گشاده شده و به حال نخستین باز می گردد.

« رازی خود آگاه بود که نظر او [قدمای پنجگانه] از نظر ارسطو بدور است و از این رو آگاهانه به کرات متذکر می شد که « در این باره من چنین می گویم ... » ».

درباره اصل و منشأ عقیده قدمای پنجگانه عقاید متفاوت است. برخی نسبت این عقیده را به فیلسوفان قدیم یونان و بعضی به حرانیان داده اند و برخی دیگر نیز گفته اند که رازی آن را از عقاید ایرانیان قدیم گرفته است. ابوحاتم رازی، متکلم و داعی بزرگ اسماعیلی که معاصر و مخالف رازی بوده و مباحثاتی با او داشته، آورده است: « در مجلسی دیگر او را به مباحثه خواندم و به او گفتم مرا از عقیده خود درباره قول به قدم اشیاء خمسه یعنی باری و نفس و هیولی و مکان و زمان آگاه کن تا بدانم آیا فیلسوفان با تو در این مسأله موافقت داشته اند یا مخالفت؟

او گفت: فیلسوفان قدیم را در این باره عقاید مختلف است؛ ولی من این مطلب را با کثرت بحث و نظر در اصول آنان دریافتم و حقیقتی را که ردی بر آن متصور نیست استخراج نمودم «(اعلام النبوة).

اخلاق

در فلسفه اخلاق رازی مسأله لذت و رنج اهمیت زیادی دارد و بر آن استوار است. رازی در بعضی از کتابهای خود درباره ماهیت لذت بحث کرده است و نیز کتابی خاص در این مورد داشته که خود آن را «مقالة فی مائئة اللذة» نامیده است که اکنون در دست نیست؛ اما ناصر خسرو به منظور رد عقیده رازی قسمت مهم آن را در کتاب زادالمسافرین نقل کرده است.

« قول محمد زکریا آنست که گوید لذت چیزی نیست مگر راحت از رنج و لذت نباشد مگر بر اثر رنج؛ و گوید که چون لذت پیوسته شود رنج گردد؛ و گوید حالی که آن نه لذتست و نه رنج است از طبیعتست و آن بحس یافته نیست «(زادالمسافرین).

به نظر رازی لذت امر وجودی نیست؛ یعنی راحتی از رنج است و رنج یعنی خروج از حالت طبیعی بوسیله امری اثرگذار و اگر امری ضد آن تأثیر گذارد و سبب خلاص از رنج و بازگشت به حالت طبیعی شود، ایجاد لذت می کند و این حال ادامه پیدا می کند تا زمانی که تأثیر پیشین بطور کامل زایل شود و به حالت طبیعی برسد و لذت متوقف شود؛ اما اگر این امر اثرگذار که سبب لذت و رهایی از رنج شد، همچنان به تأثیر خود ادامه دهد، سبب درد و رنج می شود؛ چون سبب خروج از حالت طبیعی از جانب دیگر می شود. حالت طبیعی، حالیست که در آن نه رنج است و نه لذت، و لذت خالص نیست و در پی و به میزان رنجیست که در نتیجه خروج از حالت طبیعی عارض شده باشد.

« آنگاه گوید و چون بیرون شدن از طبیعت اندک اندک باشد و بازگشتن به طبیعت بیکدفع باشد، درد پیدا نیاید

و لذت پیدا آید؛ و چون بیرون شدن از طبیعت بیکدفعیت باشد ، باز آمدن بدو اندک اندک باشد ، درد پیدا آید و لذت پیدا نیاید . پس گوید مرآن بازآمدن را به طبیعت بیکدفعیت لذت نام نهادند؛ هرچند که آن راحت بود از رنج «(زادالمسافرین).

رازی مثالهایی در این موارد دارد که در اینجا مجال آوردن آنها نیست.

رازی در مسأله لذت هم عقیده با افلاطون و فیلسوفان طبیعی است؛ اما مخالفان او تابع ارسطو می باشند؛ زیرا در نظر ارسطو لذت امر وجودی است.

دو کتاب رازی یعنی « سیرت فلسفی » و « طب روحانی » که اکنون موجود می باشند ، بهترین نمودار اصول اخلاقی او هستند.

کتاب سیرت فلسفی را رازی در دفاع از سیرت عملی و درجه علمی خود در برابر کسانی که او را شایسته عنوان فیلسوف ندانسته بودند ، نوشته است. رازی در این کتاب می گوید کمال مطلوب انسان با لذات جسمانی سازگار نیست؛ بلکه در طلب علم و به کارداشتن عدل است تا بدین وسیله از این عالم رهایی یافته ، به عالمی دیگر که مرگ و رنج در آن وجود ندارد ، راه پیدا کند. پس نباید به دنبال لذتی باشد که رسیدن به آن او را از فیض عالمی روحانی باز می دارد و نیز نباید در پی لذتی رود که رنج ناشی از آن در همین عالم ، در کمیت و کیفیت با لذتی که جویای آنست برابری کند یا از آن بیشتر باشد. از این نوع گذشته در طلب سایر لذات مانعی نیست. فرد باید از هر چیز به مقداری که از آن چاره نیست بهره برگردد و باید از برخی لذایذ بیش از آنچه مورد نیاز جسم است چشم بپوشد.

از سوی دیگر ، هرگز نباید بناحق به موجود زنده ای رنجی برساند ، مگر اینکه با این رنج ، رنجی شدیدتر از آن را از او دفع کند و چون حکم عقل و عدل آزار به غیر را روا نمی دارد ، در نتیجه رساندن آزار به خود نیز روا نیست؛ مانند اعمال مردم هند و روش مانویه و نیز رهبانیت و صومعه گیری عیسویان و اعتکاف مسلمین در مساجد. « این امور همه ستمی است که جماعتی بر نفس خود روا می دارند و تحمل رنجی است که بوسیله آن رنجی بزرگتر زایل نمی شود ».

سپس رازی برای لذت طلبی دو حد تعیین می کند؛ حد اعلی و حد اسفل.

حد اعلی ، سرحد بین لذت زیاد و فرو شدن در شهوانیات و ترجیح نهادن آن بر امور دیگر و لذاتی است که رسیدن به آنها جز به ارتکاب ظلم میسر نمی شود و بیش از این حد مخالف حکم عقل و عدل است. از این نوع گذشته طلب سایر لذات رواست و این حد اعلا لذت طلبی است.

حد اسفل ، یعنی حدی که سرحد بین لذت قلیل و ریاضت و امساک محسوب می شود ، آن است که فرد آنقدر از لذتها بهره گیرد که رنجی نبیند و به ناخوشی نیافتد . اما پایینتر از حد اسفل از حکمت خارج است؛ مانند سیرت هندیان مرتاض ، مانویان خود آزار ، رهبانان منزوی و مسلمانان معتکف؛ چون بر اثر تحمیل رنج بر نفس، روشی

مخالف حکم عقل و عدل در پیش گرفته اند.

« آنچه بین این دو حد اعلی و اسفل هست رواست و کسی که آن را به کار دارد ، از شمار فلاسفه خارج نیست؛ بلکه می توان سیره او را سیره ای فلسفی خواند؛ گرچه بهتر آن است که فیلسوف به حد اسفل مایلتر باشد تا به حد اعلی .»

در نهایت رازی تعریف معروف فلسفه را پیش می کشد که چون « فلسفه تشبه به خداوند عزوجل است به قدر طاقت انسانی » و چون آفریدگار بزرگ در نهایت علم و عدل و رحمت است ، پس نزدیکترین کسان به خالق ، داناترین و عادلترین و رحیم ترین ایشان است.

رازی در ابتدای کتاب طب روحانی عقل را می ستاید و همه سودها و بهره هایی که در این دنیا و عالم دیگر از آن می توان برخوردار شد را به عقل نسبت می دهد؛ از جمله اینکه با خرد بر چارپایان برتری و حکومت یافته ایم و نیز تمام علوم و فنونی که به ما فایده می رسانند در پرتو خرد حاصل شده اند و با خرد به شناخت عظمت جهان و زمین و آسمان و ستارگان و حتی آفریدگار بزرگ نائل شده ایم. هیچ چیز نیست که در سود رسانی و بهره بخشی بر آن سرآید و بی آن وضع ما همانند وضع چارپایان و دیوانگان خواهد بود.

احتمالاً افکار رازی در این مسأله مورد استقبال کسانی که معتقد بوده اند که خداشناسی به عقل و نظر نیست؛ بلکه به تعلیم رسول و امام است و آنچه را که بشر در زندگی و معیشت خود آموخته از منبع وحی و نبوت سرچشمه می گیرد و خرد را در آن راهی نیست ، قرار نگرفته است.

سپس رازی می گوید که چون خرد را چنین پایه ایست و مایه سروری انسان است ، نباید آن را به پستی کشاند و آن را که فرمانرواست ، فرمانبر گرداند. سپس مفهوم « هوی » را در مقابل عقل قرار می دهد و منشأ آن را نفس می داند و آن را آفت و مایه تیرگی خرد دانسته و بر لزوم مهار کردن هوای نفس و ریاضت دادن آن تأکید می کند تا بر خرد چیرگی نیابد و از آن فرمان برد تا نور عقل بر ما بتابد.

« هوی و طبع همواره ما را وا می دارند که لذات حال را بجوییم و بی آنکه درباره عاقبت کار اندیشه و تأمل کنیم ، از آنها پیروی نماییم » ؛ اما عقل برعکس غالباً ما را از انجام این کار نهی می کند و به اموری شریفتر می خواند. شهوتی را باید ترک کرد که آزار ناشی از خرسند ساختن شهوت برابر یا بیشتر از آزار ناشی از ترک و فرونشاندن آن شهوت باشد.

رازی پایه بحث خود را بر « عقل » و « هوی » قرار داده و فضائل و رذائل را نتیجه آن دو می داند . سپس یکایک رذائل نفس را که در نتیجه غلبه هوی بر عقل می داند ، به تفصیل یاد می کند و بر لزوم ترک برخی تأکید کرده و در مورد برخی دیگر ، حالت اعتدال و دوری از افراط و تفریط را سفارش می کند.

در نهایت درباره سیرت فاضله می گوید: « سیرت فاضله آنست که آدمی با رفتار به آن از مردم در امان باشد و محبت آنان را به خود جلب نماید و این دو امر بوسیله به کار بردن عدل و عفت و رحمت و خیرخواهی حاصل

می شود» و همچنین کوشش در تأمین سود و حفظ منافع همه، مگر ظالمان و بدکاران.

رازی در فلسفه اخلاق خود متمایل به افلاطون است و کمتر اثر ارسطو در افکار او دیده می شود.

* * *

از جمله مسائلی که در افکار رازی بحث بر انگیز بوده، این است که با وجودی که معتقد به خدا و ماوراءالطبیعه بوده است، اما وحی و نبوت را انکار می کند و ضرورت آن را نمی پذیرد.

رازی دو کتاب داشته به نام «فی النبوات» (نقض الادیان) و «فی حیل المتنبین» (مخاریق الانبیا) که در آنها به رد نبوت پرداخته است. اما او در کتاب «علم الهی» نیز بنا به نقل نویسندگان به مسأله نبوات پرداخته و آن را رد کرده است. از هیچ یک از این کتابها اکنون اثری موجود نیست؛ اما ابوحاتم رازی در کتاب خود «اعلام النبوة» که اکنون موجود است، شرح مباحثات خود را با رازی درباره نبوت آورده و عقاید رازی را بیان کرده است.

گفته شد که از نظر رازی نجات نفوس از این عالم در دست عقل است و در نتیجه اهمیت فیلسوف که تفکر عقلی می کند از همین جا معلوم می شود و او بر همین مبنا منکر ادیان و نبوات می شود.

قبل از رازی، «کندی» وحدت حقیقت عقل و وحی را مطرح ساخته بود و بعد از رازی، «فارابی» که عقل را برتر از خیال می شمرد، اهمیت فیلسوف را برتر از پیامبری دانست و «ابن سینا» پیامبری را عالیترین درجه دانایی و کمال انسانی شمرد؛ اما رازی وحی و پیامبری را بی معنی دانست و ضرورت آن را قبول نکرد.

رازی معتقد است که عدل خداوند چنین اقتضا می کند که همه انسانها را مساوی خلق کند و کسی را بر دیگران برتری و فضیلت ندهد و کسانی را به نبوت اختصاص نبخشد و اگر بگوییم که نیازی به راهنمایی انسانها بود، خداوند نیازمند به میانجی و پیامبر نیست و حکمت او می بایست چنین اقتضا کند که همه مردم را از راه عقلهایشان به سود و زیان و مصالح و مفساد آنی و آتیشان آگاه سازد و کسی را از میان ایشان بر دیگران برتری ندهد و مایه اختلاف و نزاع آنان نگردد و باعث آن نشود که هر گروه تنها از پیشوای خود پیروی و دیگران را تکذیب کند و با نظر بغض بدانان بنگرد و سبب ایجاد تفرقه و جنگها و ستیزه ها بین انسانها شود و گروههای بزرگی بر سر آن کشته شده و از بین بروند؛ چنانکه نبوت موجب چنین وضعی میان انسانها شده است.

زیان ادیان برای انسانها بیشتر از سود آنها بوده است. اگر انسانها را به حال خود می گذاشتند، آنها می توانستند از راه تعقل و تفکر قوانین زندگی عاقلانه تری وضع کنند. اگر افراد بشر، اختلافات خود را که از مسأله نبوت برخاسته، کنار گذارند و در راه کسب علم و تقویت عقل خود بکوشند، دارای زندگی عاقلانه تر و خدایسندانه تری خواهند بود.

رازای پیامبران را دین آورانی می داند که با خدا ارتباطی نداشته اند و آنچه را که دیگران معجزات پیامبران می خوانند ، معجزه ندانسته و رد می کند و غالب آنها را هم از افسانه های دینی می داند که بعد از آنان پدید آمده اند و معتقد است علت اعتماد مردم به ادیان و اطاعت از پیشوایان مذهبی تنها عادت است و ادیان و مذاهب علت اساسی جنگها و سبب رکود اندیشه های فلسفی و تحقیقات علمی هستند و کتابهایی که به نام کتابهای مقدس آسمانی معروفند ، کتابهایی بی ارزش هستند و آثار فیلسوفان و دانشمندان بزرگی همچون افلاطون و ارسطو و بقراط و اقلیدس خدمت مهمتر و مفیدتری به بشر کرده اند.

از بعضی نوشته ها چنین برمی آید که رازی به جنبه و منشأ ماوراءالطبیعی ادیان واقف بوده است؛ اما نسبت به قدرتها و نیروهای ماوراءالطبیعی نظر کاملاً موافقی ندارد و آن را نشانه یا دلیل بر رسالت از جانب خدا نمی دانسته است.

* * *

چنین افکاری در فلسفه و بخصوص در الهیات و نبوت که مناسبتی با مبانی تفکر آن عصر نداشته ، سبب شد که فلسفه رازی ، بزرگترین پزشک در جهان اسلام و بزرگترین شیمیدان دنیای قدیم ، مورد اعتنای متفکران بعد قرار نگیرد و در آراء فلسفی بعد از او کمتر تأثیر کند و نیز خشم گروه بزرگی از علمای اسلامی بر علیه او برانگیخته شود؛ بطوریکه برخی او را تنها متطبب خوانده و حق ورود در مباحث فلسفی ندادند و گروهی نیز وی را با عناوینی چون ملحد ، نادان ، غافل و مهوس بی باک خواندند و سخنانش را دعاوی و خرافات بی دلیل و هذیانات و جهالات شمردند و مورد تکفیر قرار دادند و کتابهای بسیار ، هم در حیات رازی و هم بعد از او در رد او نوشتند و در حقیقت عقاید رازی به حدی نزد فلاسفه و متکلمین اسلامی شهرت پیدا کرد که غالب متفکران معاصر و بعد از او چاره ای جز رد و نقض آن ندانستند .

با استفاده از :

فیلسوف ری (محمد بن زکریای رازی) ، دکتر مهدی محقق

تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی ، دکتر ذبیح الله صفا

و با نظر به :

تاریخ فلسفه شرق و غرب ، جلد دوم ، هیئت نویسندگان زیر نظر سروپالی رادا کریشنان ، مترجم : جواد یوسفیان

نگارش : **کیاوش ماسالی** ، آذر ۱۳۸۵